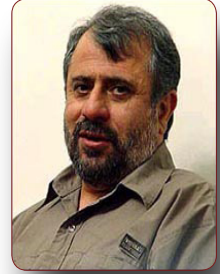


SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

اولویت گفت و گوی ادیان بر گفت و گوی تمدن‌ها



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۰۹

تعداد صفحه : ۶

آفرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع :

اولویتِ گفت وگویی ادیان بر گفت وگویی تمدن‌ها

درباره مفهوم "گفت وگویی تمدن‌ها"، بویژه به عنوان یک طرح و پروژه و بدیلِ طرح "جنگِ تمدن‌ها"، پرسش‌ها و مسائل و معضلات و موانع نظری و عملی بسیاری طرح شده و می‌شود؛ به گونه‌ای که تدقیق درباره آنها، ممکن است ما را از جدی بودنِ پروژه گفت وگویی تمدن‌ها و یا فرهنگ‌ها منصرف کند و در نهایت از تحقق آن (حداقل در شرایط کنونی که به نظر می‌رسد خشم و قهر و جنگ رو به گسترش است) به کلی ناامید سازد.

اما با چشم پوشی از تمام ملاحظات و تدقیق‌ها، اکنون برآنم که در این مجال به یک نکته اساسی و مهم (دستِ کم به نظر اینجانب) اشاره کنم و آن تقدم منطقی و عملی "گفت وگویی ادیان" بر "گفت وگویی تمدن‌ها" است که امیدوارم مدافعان و طراحانِ پروژه گفت وگویی تمدن‌ها بدان توجه ویژه کنند. در واقع، طرح این موضوع و تاکید بر اهمیت و اولویتِ گفت وگویی ادیان، با مفروض دانستن امکانِ عقلی و عملی ایده و طرحِ گفت وگویی تمدن‌ها است. روشن است که در آغاز باید بگوییم منظور از "گفت وگو" چیست و ادیان و یا فرهنگ‌ها و یا تمدن‌ها در چه شرایطی می‌توانند گفت وگو کنند. ابهام و مناقشه در این باب بسیار است، اما به قصد امکان ورود به مدعا و موضوع اصلی، اجمالاً می‌توان روی این مفهوم توافق کرد که منظور از گفت وگو "مفاهمه" (فهمِ متقابل) / "من / دیگری" است که با مکالمه (سخنِ متقابل) ممکن می‌شود. مقدمات و لوازم منطقی دیگری نیز برای دستیابی به این مهم ضروری است، از جمله:

۱. پذیرفتن این اصل که "حقیقت" در انحصار کسی نیست و حقیقت نزد همگان است (ولو به مراتب و درجات).

۲. حقیقت، انکشافی است و به تدریج و با کوشش و جهد مداوم حاصل می‌شود نه القایی و آنی و اعطایی (این اصل درباره وحی و نبوت نیز صادق است و لذا تَدَرُّج و تَطَوُّر و تکامل و توسعه نه تنها در سلسله طولانی پیامبران و ادیان در طول تاریخ بلکه در بطن و متنِ یک دین در طول سامان یافتن آن در حیات پیامبر آن دین وجود دارد. سرگذشت اسلام در طول بیست و سه سال عصر نبوت شاهد این مدعا است).

۳. به دلیل ذوابعد و مطلق بودن حقیقت، انکشاف حقیقت نسبی و بشری است و در بهترین و کامیاب‌ترین حالت، هر کسی یا مذهبی، پاره‌ای از حقیقت را می‌یابد (البته درباره وحی و گزاره‌های وحیانی مستقیم و قطعی، این اصل تا حدودی متفاوت است).

۴. یکی از شرایط قطعی و گریزناپذیر انکشاف حقیقت و مفاهمه و مکالمه، صداقت اخلاقی و طهارت روح و تقیّد به معیارهای علمی و منطقی و در واقع تقید به منطق گفت و گو است.

۵. شرط دیگر مهم آن حتی الامکان فاصله گرفتن از پیشداوری‌ها و اغراض پیدا و پنهان در موضوع محل گفت و گو و تحقیق از یک سو و گردن نهادن به پیامدها و لوازم منطقی و علمی پژوهش‌ها و گفت و گوها است.

و بالاخره :

۶. گردن نهادن به این اصل مهم که در خارج از باور و فهم و آیین و مکتبام (هر چند به حقانیت و معقولیت و نجات بخشی آن یقین داشته باشم)، راهی به نجات و رستگاری هست. به هر حال باید توجه داشت که غرض از مکالمه و مفاهمه، بیش از هر چیز دیگری حقیقت است نه اقناع و تحمیل و التزام دیگری، و از این رو خطابه و حماسه و موعظه (انزار و تبشیر) در مقام گفت و گوی "من / دیگری" نه تنها کارساز و مفید نیست که مضر هم هست (باید انصاف داد که جمع شدن این شرایط در وجود گفت و گو کنندگان - بویژه در حوزه ایمان و دین - و رعایت آنها در مقام عمل بس دشوار است، اما به طور نسبی ممکن است).

و اما اصل مدعا: گفتیم که گفت و گوی تمدن‌ها از معبر گفت و گوی ادیان می‌گذرد (در واقع باید بگذرد). به عبارت دیگر، گفت و گو و دیالوگ تمدن‌ها بدون گذر از معبر گفت و گوی ادیان ناممکن است و حداقل در صورت امکان، ناقص و ناکام است. دلیل یا دلایل این مدعا چیست؟ آنچه می‌گوییم صرفاً برای تبیین این سخن است نه بیشتر.

بعید می‌دانم تاریخ خوانده‌ای ادعا کند که تمدنی در طول تاریخ بشر مبتنی و متکی بر دین نبوده است. حتی اگر به تمدن‌های پیش از تاریخ (البته با تسامح بدان‌ها تمدن می‌گوییم) توجه کنیم و در چگونگی تاسیس و ماهیت و کارکرد و ساختار و بقایشان تأمل نماییم، به روشنی در می‌یابیم که آن تمدن‌های بدوی (تمدن‌های پیش از هزاره اول، به طور خاص پیش از امپراتوری پارسی) نیز به شکلی براساس ایمان مذهبی بنیاد پذیرفته و به طور مشخص حاکمان و حکومت‌های موسس آن تمدن‌ها، مشروعیت خود را از خدا یا خدایان و یا مدعیان نمایندگی او اخذ کرده و در طول حیات خود نیز در چارچوب باورهای مذهبی مردمان و هدایت و حمایت مستقیم و غیر مستقیم متولیان دین و آیین عمل کرده و دست کم مدعی چنین رفتار و اعتقادی بوده‌اند. از کهن‌ترین تمدن، سومر، بگیرید و بیایید تا تمدن‌های بعدی چون اکدی‌ان، فینیقیان، کلدانیان، آشوریان، بابلیان، مصریان، هندیان، عیلامیان و... را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهید، همگی مدعی دین باوری بوده و حکمرانان آنان در تمام ادوار و اطوار تاریخی چند هزار ساله شان یا خود را خدا و نیمه خدا دانسته و یا خود و حاکمیت و اعمال قدرت و اراده خویش را مستقیماً و یا از طریق روحانیون ادیان خدایی و برآمده از اراده و مشیت و رضایت ایزدان قلمداد کرده‌اند.

جالب است که پیش از تاریخ، این اتکای به مذهب در حکومت‌ها و حتی در جوامع کمتر و ضعیف‌تر است، و پس از ورود جوامع بشری به عصر تمدن و ظهور تمدن‌های بزرگ و جهانی و پیشرفته و به عرصه آمدن سلسله‌های بزرگ حکمرانی در قالب امپراتورهای جهانی یا منطقه‌ای، تکیه بر عنصر مذهب برای کسب مشروعیت سیاسی قدرت بیشتر می‌شود. فی‌المثل در ایران پیش از تاریخ، نقش مذهب برای مشروعیت و تقویت حکومت‌ها و دولت، لاجرم از مردمان و تمدن و فرهنگ کمتر است (مثلاً در تمدن حدود سه هزار ساله عیلام)، اما در حکومت هخامنشیان این نقش نیرومندتر و آشکارتر می‌شود. در عین حال تا ظهور ساسانیان (حدود هزار سال)، این نقش چندان قوی و غلیظ نیست، از آغاز تشکیل سلسله "موبد - شاهی" ساسانی، حکومت و فرهنگ و جامعه از اخذ مشروعیت سیاسی حکومت و دین باوری عموم مردمان گذر می‌کند و وارد مرحله مذهبی شدن تمام عیار قدرت، جامعه، سیاست، فرهنگ، اخلاق، اقتصاد، ادب و هنر می‌شود.

یعنی دین و قدرت، دین و انسان و تمام شئون مادی و معنوی آدمیزاد چنان به هم می آمیزند که تفکیک آنها از نظر دین باوران و حاکمان نه ممکن است و نه مفید. شاهنامه فردوسی به زیبایی و مهارت تمام این آمیختگی و حتی سیر تحول تاریخی دین و سیاست و تمدن را نشان می دهد. ظهور دو دین بزرگ توحیدی جهانی، مسیحیت و اسلام، آمیختگی دین و تمدن را در تمام ابعاد آن، به احسن و کمال خود رساند. ظهور اعتلای قدرت مسیحی بیزانس (روم شرقی) و تاثیر آن در تشکیل تمدن و امپراتوری مذهبی (زرتشتی) ساسانی در این سوی فرات و بعدها تشکیل امپراتوری اسلامی، مظهر تجلی این آمیزش و حتی یکی شدن دین و سیاست و نقش مذهب در زایش، پرورش و اعتلای تمدن و فرهنگ است.

به رغم "جدایی نظری" دین و سیاست در آیین مسیحی، روند این آمیختگی در مغرب زمین ادامه پیدا کرد و پس از نگارش اثر مهم سنت آگوستین "شهر خدا" در سده پنجم میلادی و شکل گیری قرون وسطای مسیحی، امپراتوری مذهبی - سیاسی واتیکان پدید آمد و بدین ترتیب مسیحیت و حتی تا حدودی یهودیت، تکیه گاه و عامل و روح تمدن غربی شد و این پیوند و یگانگی چندان است که امروز نمی توان تاریخ غرب و سیر تمدن غربی قرون وسطی و حتی قرون جدید غربی را بدون مسیحیت و نقش مذهب باز شناخت.

گرچه پس از رنسانس و ظهور مدرنیته و تحولات فرهنگی، علمی، سیاسی و اقتصادی جدید، نقش مذهب به معنای سنتی و پیشین آن سست و کم شده است، اما اولاً هنوز هم فرهنگ غالب و اثرگذار اجتماعی در مغرب زمین مذهب است و ثانیاً حتی اگر غرب مدرن را کاملاً غیر مذهبی بدانیم (یا دوست داشته باشیم چنین باشد)، بی گمان نمی توان غرب امروز را بدون پیشینه و ریشه ها و بدنه تاریخی چند هزار ساله آن باز شناخت. همین قاعده و واقعیت درباره تمام جوامع شرقی و غیر مسیحی (از جمله اسلامی) نیز صادق است.

چین، هند، ژاپن، قفقاز، مالزی، اندونزی، ایران و تمامی آفریقا و دیگر ممالک آسیایی و آفریقایی چنین اند. می توان چنین نیز استدلال کرد که تمدن بر فرهنگ متکی است و هیچ فرد یا جامعه ای (اعم از متمدن یا غیر متمدن) بدون فرهنگ نیست و فرهنگ بشری از آغاز ظهور انسان در کره زمین (بویژه پس از شکل گیری تمدن های بزرگ و جهانی) بدون مذهب نبوده است. همواره نوعی پرستش الهه ها و ایزدان وجود داشته و غالباً در سه هزار

سالِ اخیر، ادیان دارای عقاید و شریعت و اخلاق سازمان یافته بوده و تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی آدمیان، و در نتیجه مظاهر تمدن و فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

علم، هنر، ادبیات، اخلاق، کلام و عرفان یا مستقیماً از متنِ مذهب پدید آمده و رشد و تعالی یافته‌اند یا مذهب در پرورش و گسترش آنها نقش داشته است، حتی دانشی چون فلسفه، که ذاتاً و موضوعاً غیر دینی است، همواره (بویژه در غرب مسیحی و در شرق اسلامی)، در استخدام کلام دینی بوده است. اگر این تحلیل از چرایی و چگونگی و ماهیت ظهور تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، دولت‌ها و ملت‌ها راست و مقبول باشد، مدعای ما مبنی بر اولویتِ گفت‌وگوی ادیان بر گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، قطعی و غیر قابل انکار خواهد بود. چرا که تاکنون هیچ تمدنی بدون فرهنگ نبوده، هیچ فرد و جامعه‌ای نیز تهی از نوعی فرهنگ (عقاید، آداب، اخلاق، هنر، ادب و...) نبوده و نیست و عملاً هیچ فرهنگی غیر دینی نبوده و حداقل تمام فرهنگ‌های باستان تا کنون کم و بیش آمیخته با اشکال مختلف مذهب و متافیزیک ادیان بوده است.

تصادفی نیست که در قرون جدید، دورانی که اندیشه الحادی قدرت بیشتری یافته است، هیچ متفکر ضد مذهبی نیست که اولاً نکوشد تا با دین تعیین تکلیف بکند (و این به تنهایی از نقش فائده مذهب در هدایت جامعه و تمدن و فرهنگ حکایت می‌کند) و ثانیاً از آموزه‌ها، شیوه‌ها و سنت مذهبی جاافتاده برای مبارزه با اساس مذهب یا یکی از مذاهب استفاده نکند و ثالثاً حتی خود در نهایت به شکلی دیگر، دین تازه‌ای (ولو بشری) پدید نیاورد. و مارکسیسم، نمونه بارز این مدعا است.

به هر حال موفقیت پروژه گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، در گرو عوامل مختلفی است و مهمترین آنها، گفت‌وگوی ادیان است که البته عملاً در قالب گفت‌وگوی پیروان و سخنگویان مقبول مذاهب خواهد بود. اگر طی پروسه گفت‌وگو و تعامل پیروان ادیان تحولی نو و مداوم رخ دهد، صلح و امنیت و دموکراسی، که هدف اعلام شده پروژه گفت‌وگوی تمدن‌ها است، ممکن و دست‌کم آسان‌تر خواهد بود. از یاد نبریم که اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان، دیندارند.